

اصول اساسی توسعه پایدار

نوشته: جاناتان ام هریس
برگردان: دکتر ستم صابری فر
عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

مفهوم توسعه

معمولاً ایده‌های عالی، ایده‌هایی ساده‌اند. درحالی که تجزیه و تحلیل خاص هر موضوع با اهمیتی، لزوماً با پیچیدگی و دشواری همراه است. مفاهیم بنیادی که در بطن یک پارادایم قدرتمند نهفته است، به طور نسبی قابل فهم‌ترند. آرا و عقایدی که بر میلیونها فرد اثر می‌گذارند و سیاست ملل را رهبری می‌کنند (در حوزه علوم اجتماعی) باید مورد پذیرش تمام افراد عادی جامعه باشند، نه اینکه فقط مورد قبول نخبگان آنها قرار گیرد. تنها چنین اندیشه‌هایی نهادها را از سطحی محلی تا جهانی شکل می‌دهند و تبدیل به بخشی از میراث انسانی می‌شوند. یعنی اصول و چارچوبی که زندگی ما بر اساس آن تعریف و تحریر می‌شود. در اوایل نیمه دوم قرن بیستم، چنین مفهومی از توسعه وجود داشت. در آن زمان معنایی که در حال حاضر از توسعه داریم، به ندرت قابل مشاهده بود. ساختار امپریالیستی و مستعمراتی که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر دنیا مسلط بود، فرصت چندانی را برای پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی در نقاطی که امروزه کشورهای در حال توسعه نامیده می‌شوند فراهم نمی‌کرد. نواحی مستعمراتی تنها به عنوان تأمین‌کننده اصلی مواد خام ارزان و نیروی کار فراوان و از جمله تأمین برده (در اواسط قرن نوزدهم) عمل می‌کردند.

در کشورهای غنی‌تر اروپا، امریکای شمالی و ژاپن، رشد اقتصادی عمدتاً بر پایه اهدافی مانند پیشرفت و نوسازی مبتنی بود. ولی توجه چندانی به مقولاتی مانند برابری و عدالت اجتماعی نشان داده نمی‌شد. فقر مهلک، ضعف و فقدان، نظام تأمین اجتماعی در اروپا و ایالات متحده در اثنای رکود بزرگ اقتصادی نشان داد که حتی در این کشورها، سیاست (و برنامه‌ریزی) در راستای تأمین نیازهای عامه مردم نمی‌باشد. در پایان جنگ جهانی دوم، درک جمعی از مسائل و سیاستها دچار تغییر و تحول گردید. بهبود اوضاع و شرایط اقتصادی و اجتماعی برای اکثریت، تبدیل به دغدغه اصلی دولت‌ها شد و با حذف نظام روابط استعماری این وضعیت به ملل فقیرتر نیز تسری یافت. توسعه اقتصادی به همراه ضمانت اجتماعی و نهادیش در سیاست و نظریه پردازی و همینطور جنگ سرد بین دو قطب کاپیتالیستی و کمونیستی از جایگاه مهمی برخوردار شد به طوری که راجریک هوس، از مورخان بزرگ علم اقتصاد چنین عنوان داشته است: "توسعه اقتصادی به مفهوم امروزی آن، تا پیش از دهه ۱۹۴۰ وجود نداشت. این مفهوم با توجه به آنچه

که هم اکنون از آن استفاده می‌گردد مربوط به نواحی و کشورهایی است که در مقایسه با دیگران کمتر توسعه یافته‌اند. بر این اساس، این اعتقاد متداول است که این کشورها اگر بنانیست در مقایسه با بقیه، فقیرتر از هم‌اکنون گردند، بایستی به طریقی توسعه پیدا کنند."

در نظریه رسمی اقتصاد نئوکلاسیک، تلاشی برای دستیابی به یک دیدگاه مثبت به انجام رسیده است. هدف از این کوشش توصیف این اصل اساسی است که وضعیت بهتر چه باید باشد؟ بنابه عقیده بک هوس، با توجه به اینکه اقتصاد توسعه، دقیقاً بر اهداف، آرمانها و عواقب نیز تمرکز دارد. علاوه بر آن باید بر راهکارها و ابزار اقتصادی نیز تأکید نماید.

هنگامی که دبلیور روستو بررسی شرایط توسعه اقتصادی را تحت عنوان مراحل رشد اقتصادی در سال ۱۹۶۰ منتشر نمود، عنوان جانبی‌ای را به نام بیانیه غیر کمونیستی برای کتاب خود انتخاب کرد. با عنایت به ادعاهای مارکسیسم در مورد ارائه راهی به سوی آینده بهتر برای اکثریت مردم جهان، روستو سعی کرد با طرح دیدگاهی برتر در زمینه اهداف اجتماعی و اقتصادی، به مصاف این آراء و عقاید برود نکته حائز اهمیت در این دیدگاه نگرش خطی به توسعه اقتصادی بود. مطابق این دیدگاه، همه کشورهای توسعه یافته برای رسیدن از جامعه سنتی به جهش بزرگ اقتصادی و مصرف انبوه از مراحل مشخصی عبور کرده‌اند. مطابق دیدگاه فوق، کشورهای کمتر توسعه یافته باید متلاًّماً امیدوار باشند که به جایگاه و مقام ایالات متحده و اروپا برسند، بدون آنکه نیازی به انقلاب کمونیستی وجود داشته باشد، تعریف روستو از جهت اقتصادی و همینطور دیدگاه کلی پیشرفت اقتصادی به سوی مصرف انبوه، به صورت گسترده‌ای مورد پذیرش صاحب نظران توسعه قرار گرفته است. بدین ترتیب اقتصاددانان، سیاستگذاران و سایر متخصصین علوم اجتماعی چارچوبی را تدوین نموده‌اند که نسبت به اندیشه‌های اقتصاد سیاسی که تا قبل از آن رواج داشت، بلند پروزانه‌تر بود.

هدف مشخص سیاست توسعه اقتصادی، ارتقای استانداردهای زندگی در سراسر جهان و تأمین مستمر کالاها و خدمات برای جمعیت در حال افزایش است. نهادهای بین‌المللی که پس از پایان جنگ جهانی دوم بدین منظور پایه‌گذاری شده‌اند عبارتند از: صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل. هم‌زمان با تحول سیاست توسعه، رویکردهای متفاوتی در مقاطع زمانی مختلف مورد تأکید قرار گرفتند. در ابتدا تأکید روی ارتقای

فوق و فراوانی نعمت برخوردارند. تأثیرات مخربی از زهگذر توسعه بر محیط زیست و ساختارهای اجتماعی موجود وارد شده است. بسیاری از جوامع سنتی در نتیجه تأثیر فرایندهای توسعه بر جنگلها، سیستمهای آبی و نیز ماهیگیری بی‌رویه در معرض نابودی کامل قرار دارند.

به طور کلی نواحی شهری در کشورهای درحال توسعه از آلودگی شدید، نقص در سیستم حمل و نقل و زیرساختهای مربوط به آب و فاضلاب رنج می‌برند. در صورت عدم رسیدگی مؤثر به روند تخریب زیست محیطی، این امر قادر است باعث کم‌رنگ شدن اقدامات مربوط به توسعه شده و حتی نهایتاً به انهدام کامل زیست بومهای منجر گردد. این مشکلات در مقایسه با روند کلی موفقیت‌ها، جزئی‌تر و اندک به حساب نمی‌آیند. برعکس این موارد به نحوی جدی بر تمام پدیده‌های توسعه (بدان شکل که در طول نیم قرن گذشته جریان داشت) سایه افکنده است و می‌تواند تا همه موفقیت‌های به دست آمده را مبدل به شکستهای فاحش نماید.

رئیس بانک جهانی، جیمز ولفسون و صاحب‌نظر اقتصادی جوزف استیلگر در سال ۱۹۹۹ اعلام داشته‌اند، اگر توسعه جهانی موفقیت‌آمیز بوده است، این مسائل اساسی را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ منتقدین سرسخت‌تر منقوله توسعه، از جمله ریسچارد فوردگار، این مسائل را نشانه‌های یک خطای فاحش و عمده می‌دانند. وی اظهار می‌دارد: مدرنیسم و دست آوردهای جدید ترش یعنی توسعه، پیشرفت واقعی را تباه کرده‌اند. درحالی که گروه اندکی به رفاه مادی رسیده‌اند. هم اکنون، نابودی منابع و زوال محیط زیست، بسیاری را در معرض تهدید قرار داده و بر امیدها و آرزوهای برآورده نشده سایه افکنده است. مدرنیسم، پیشرفت واقعی را نابود کرده و از این طریق، چشمان ما را از دیدن حقیقت محروم نموده است و مانع از دریافت ارتباط پیچیده و تنگاتنگ مسائل زیست محیطی سازمانی و فرهنگی ما بر توسعه شده است.

چه به دنبال اصلاحات باشیم و چه به بازنگری اساسی درباره مفهوم توسعه اعتقاد داشته باشیم، بدون شک، تغییراتی در اهداف و روشها ضرورت دارد. تصویری که درحال حاضر از توسعه (به مثابه یک روند روبه صعود) داریم و در میان همه ملتها (صرف نظر از اختلافات و مراحل مختلفی که در آن قرار گرفته‌اند) برای قرن بیست و یکم، ناقص و ناکارآمد به نظر می‌آید شکافهای آشکار بین کشورهای فقیر و غنی و حتی بین گروههای درون یک کشور واحد به جای کم‌رنگ شدن، درحال عمیق‌تر شدن است. حتی اگر وضعی را به تصور درآوریم که تا سال ۲۰۵۰ به ثبیت جمعیت پرداخته و سطوح رضایت‌بخشی از تولید ناخالص داخلی توسط تمام کشورها قابل دسترس باشد، آیا می‌توان با اطمینان خاطر درباره زیست بومهای زمین (که باید به نحو فزاینده‌ای جوابگوی نیازهای جوامع باشند) و نیز درخصوص ظرفیتهای طبیعی زیست محیطی جهت جذب مواد زاید اظهار نظر نماییم؟

روند درحال رشد آگاهی در رابطه با چالشهایی که هم‌اکنون در مورد اندیشه سنتی توسعه دیده می‌شود، تمایل فزاینده‌ای را برای پذیرش یک مفهوم نو (توسعه پایدار) بوجود آورده است. توسعه‌ای که در پی حفاظت

سطح تولیدات کشاورزی و روند صنعتی شدن بود. در اواخر دهه ۱۹۷۰ نوعی تأکید بر نیازهای اولیه از سوی استرلین، محبوب الحق و دیگران مطرح شد. آموزش، تغذیه، بهداشت، سلامتی و اشتغال برای فقرا اجزای اصلی این رویکرد بودند. باید به این نکته اشاره داشت که منافع و مزایای توسعه، ضرورتاً به سوی آنانی که بیشتر به آنها نیازمندند از طریق رخنه به پایین سوق پیدانمی‌کند. چنین رویکردی در نهایت منجر به تعیین شاخص توسعه انسانی برنامہ عمران و توسعه سازمان ملل شد که معیارهای مربوط به آموزش و بهداشت را در کنار عاملی مانند تولید ناخالص داخلی (GDP) در محاسبه شاخص کلی توسعه قرار می‌داد.

در دهه ۱۹۸۰ تأکیدات به سمت تعدیل ساختاری تغییر جهت داد که عمدتاً شامل آزادسازی تجارت، کاهش کسری‌های دولت، وضع عدم توازن تجارت خارجی و نیز انحلال سازمانهای فرعی غیرکارآمد بود. تعدیل ساختار به عنوان ابزاری برای اصلاح خطاهای پیشین سیاستهای توسعه دولت مدنظر قرار گرفت. سیاستهایی که باعث ایجاد برون‌گراسی (کاغذبازی) زاید، عدم توازن بودجه و همچنین ازدیاد پدیه‌های سنگین شده بود. با این وجود، منتقدین سیاستهای تعدیل ساختاری، این سیاستها را مغایر با اولویت‌ها و نیازهای اولیه می‌دیدند. براساس این عقیده، اصلاحات مبتنی بر بازار اغلب باعث نابرابریهای بیشتر شده و با وجود آن کارآیی اقتصادی را بهبود می‌بخشد. شرایط سختی را بر فقرا تحمیل می‌کند. بدینسان تنش بین نیازهای اولیه و دیدگاههای بازارگرای مربوط به توسعه، همچنان به قوت خود باقی خواهد بود. گرچه از نظر تاریخی هنوز زود است که قضاوت کنیم، ولی باید گفت چه نتایجی از ۵۰ سال گردآوری اطلاعات در زمینه توسعه جهانی به دست آمده است. این مفهوم در مقیاس جهانی توسط کشورهای با ساختارهای سیاسی مختلف پذیرفته شده است. پی‌تر دید، موفقیت‌های بسیاری به خصوص در منطقه شرق آسیا حاصل شده است علاوه بر آن پیشرفتهایی در مقیاس جهانی، در زمینه معیارهای مربوط به استاندارد تولید ناخالص و نیز معیارهای توسعه انسانی نظیر امید به زندگی و آموزش، قابل مشاهده است. با این وجود مناطق دارای رشد کندتر یا رشد منفی به ویژه در افریقا آنجایی که تولید ناخالص داخلی به کندی رشد می‌کند و تولید مواد غذایی به ازای هرفرق حتی پیش از شروع سریع بیماری ایدز (که بسیاری از کشورهای این قاره را نابود کرده و میزان امید به زندگی را تا جبرقت باری پایین آورده است) غیر قابل انکارند. از منظر جهانی، اکثر کشورها در زمینه تولید ناخالص داخلی و نیز شاخص‌های توسعه انسانی، پیشرفتهایی قابل ملاحظه‌ای به دست آورده‌اند اما به طور کلی سابقه توسعه

در مقیاس جهانی با انتقادات عمده‌ای همراه است. منافع حاصل از توسعه، به طور نابرابری توزیع شده است این درحالی است که نابرابریهای درآمدی همچنان باقی است و بعضاً با گذشت زمان بدتر شده است. شما افرادی که با فقر شدید در سطح جهانی دست و پنجه نرم می‌کنند و آنانی که دچار سوء تغذیه‌اند، کماکان بالا است. در بعضی از مناطق جهان، تعداد این گونه افراد نه تنها کاهش نیافته است، بلکه روبه افزایش است. این درحالی است که طبقه متوسط در جهان به طور نسبی از

محیط زیست است و عدالت اجتماعی را به همراه دارد. این عبارت بخشی از مقدمه مربوط به معرفی اندیشه‌ای است که ادعای گردهم پارادایم جدیدی در علم است. این تفکر هم از سوی منتقدین روش توسعه قبلی و هم از طرف رهبران نهادهای توسعه امروزی مورد استقبال قرار گرفته است. اما توسعه واقعی به چه معناست؟

۲- توسعه پایدار: تعریف یک پارادایم جدید

هنگامی که کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه، گزارش سال ۱۹۹۷ خود را تحت عنوان "آینده مشترک ما" منتشر کرد، اعضای کمیسیون تلاش کردند که مسئله تقابلهای بین محیط زیست و اهداف توسعه را از طریق ارائه یک تعریف جامع از توسعه پایدار تبیین نمایند. یعنی: توسعه پایدار توسعه‌ای است که حواشی و نیازهای زمان حال را بدون این که نسلهای بعدی برای تأمین نیاز خود دچار مشکل گردند برآورده نمایند. از آن پس هر جا بحثی در خصوص این مفهوم مطرح شده است، یا نیاز به استفاده از آن بوده، به طور کلی، توسعه پایدار از نقطه نظرهای زیر مدنظر قرار گرفته است:

از نقطه نظر اقتصادی: یک سیستم اقتصادی پایدار باید از عهده تأمین و تولید کالاها و خدمات در طی زمان برآید. به طوری که سطوح قابل مدیریت دولت و در حداقل ماندن بدهی خارجی حفظ شده و از برهم خوردن توازن بخشی که به انهدام کشاورزی یا تولید صنعتی می‌انجامد، پرهیز شود.

از نقطه نظر محیطی: یک سیستم پایدار به لحاظ زیست محیطی باید قادر باشد منابع پایه را به صورت تثبیت شده حفظ نماید، از بهره‌برداری بیش از حد منابع تجدیدشونده یا فشار بر کارکردهای طبیعی پرهیز نموده و در ضمن منابع غیر قابل تجدید را تا آن حد مورد استفاده قرار دهد که با سرمایه‌گذاری موجود قابل جایگزینی باشند. این وضعیت، شامل حفظ تنوع زیستی، ثبات جوی و حفظ سایر عملکردهای اکوسیستمی که معمولاً جزء منابع به شمار نمی‌روند، نیز خواهد بود.

از نقطه نظر اجتماعی: یک نظام اجتماعی پایدار باید به برابری در توزیع دست یافته: خدمات اجتماعی از جمله بهداشت و آموزش همگانی را در حد نیاز تأمین نماید. به ارزشهایی نظیر برابری جنسی، ثبات سیاسی و مشارکت جمعی دست پیدا نماید.

واضح است که این سه عنصر مربوط به پایداری، ابعاد بالقوه زیادی را به تعریف ساده اولیه می‌افزایند. به همین دلیل، اهدافی که در این تعریف مطرح شده‌اند، چندبعدی می‌باشند. چندبعدی بودن اهداف، این سؤال را مطرح می‌کند که چطور بین اهداف توازن برقرار نموده و به قضاوت درباره شکست یا موفقیت بپردازیم. برای مثال، اگر تأمین غذا و آب مورد نیاز مستلزم تغییراتی در کاربری زمین باشد، به نحوی که تنوع زیستی را کاهش دهد چه پایداری؟ با توجه به این که کاربرد انرژی پاک بسیارگران‌تر از سایر انرژیها است، فشار تحمیل شده بر اقلات فقیر (که استفاده از این انرژی بخش قابل ملاحظه‌ای از هزینه‌های روزانه‌شان را به خود اختصاص می‌دهد) را چگونه توجیه نماییم؟

در دنیای واقعی، به ندرت می‌توان سبک و سنگین کردنها را مدنظر

قرار نداد و همان طور که ریچار دنورگارد خاطر نشان می‌سازد "ما فقط می‌توانیم در هر بار یکی از نتایج را به حداکثر برسانیم" وی نتیجه‌گیری می‌کند که رسیدن به تعریفی عملی از توسعه پایدار، به طوری که منطبق بر جزئیات و نیز سطح کنترل فرض شده مدرنیسم باشد، غیرممکن است. ماهیت کاملاً تعیین شده مفهوم توسعه پایدار، ترسیمی تحلیلی آن را دشوار می‌سازد. اگر جز این باشد سه جنبه مورد اشاره در فوق تنها در شعور جمعی خود را جلوه گر خواهد ساخت. در این صورت، آنها تنها از تدوین یک چارچوب قدرتمند در این زمینه، بدون این که به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گیرد، خشوند خواهند بود. بدون تردید اگر بتوانیم گامی بدین سو برداریم و این اهداف سه بعدی را تحقق بخشیم، آنگاه دنیا جای بهتری برای زیستن خواهد بود. این در حالی است که باید گفت در مواردی در زمینه دستیابی به این اهداف ناتوان بوده‌ایم. تشخیص ناپایداری احتمالاً آسان‌تر از پایداری است و دستیابی به این تشخیص می‌تواند ما را بر آن دارد که در زمینه اتخاذ سیاست دست به اقدامی ضروری بزنیم. بررسی موضوع از نقطه نظر رشته‌های گوناگون، آموزنده‌تر خواهد بود. چرا که رسیدن به اهداف یادشده یقیناً نیازمند داشتن اطلاعات وسیعتری است. ممکن است اقتصاددانان تصور کنند که بایستی به اهداف اقتصادی بیشتر اهمیت دهند. اکولوژیست‌ها ممکن است به ابعاد زیست محیطی بها دهند. کما اینکه متخصصین علوم اجتماعی به موضوعات اجتماعی علاقه‌مند هستند. اما پیش از آن که به موازن کردن این دیدگاههای متفاوت بپردازیم، بایستی آنها را به خوبی درک کرده و روابط منطقی درون آنها را کشف نماییم.

به طور کلی، هریک از این سه قلمرو را یک سیستم می‌نامیم: سیستم اقتصادی، سیستم زیست محیطی و سیستم اجتماعی که هر یک منطبق خود را دارا می‌باشند. در نتیجه همه این سیستم‌ها را هم‌زمان مورد تحلیل قرار می‌دهیم. کاری که به نظر غیرممکن می‌رسد، به همین دلیل باید هر یک را جداگانه در نظر بگیریم.

درست همانطور که در گزارش گروه بالاتون درباره شاخصهای پایداری آمده است: سیستم کاملی که جامعه انسانی نیز بخشی از آن است و برای حمایت و تحت پوشش قرار گرفتن به آن اتکا دارد. از تعداد بی‌شماری سیستم‌های مجزا تشکیل شده است. این سیستم کل چنان چه هر یک از اجزای جداگانه آن نتوانند عملکرد لازم را داشته باشند نمی‌تواند به درستی کار کرده و پایدار و قابل دوام باشد... توسعه پایدار تنها در صورتی امکان‌پذیر است که اجزای جداگانه به خوبی کل سیستم قابلیت بقا داشته باشند. به رغم عدم قطعیت در مورد سمت و سوی توسعه پایدار ضرورت دارد که سیستم‌های جزئی را که دارای اهمیت حیاتی‌اند شناسانند و به تعریفی از شاخصها که اطلاعات قابل اتکا و مهمی درباره این اجزا و نیز کل سیستم به ما می‌دهند، مبادرت ورزیم. این بدان معناست که می‌توانیم شاخصهای مختلفی برای ابعاد گوناگون پایداری به کار ببریم. حال ببینیم که هر یک از این سه قلمرو در این خصوص کدام موارد را عرضه می‌کنند.

۳- از نقطه نظر اقتصاد نئوکلاسیک

از نقطه نظر اقتصاد نئوکلاسیک، پایداری را می‌توان به حداکثر رساندن

سرمایه طبیعی در شکل عملیاتی آن تعریف کرد.

این هدف ما را به دو قاعده اساسی در تصمیم‌گیری رهنمون می‌شود. یکی از این قواعد در زمینه منابع قابل تجدید و دیگری مربوط به منابع غیر قابل تجدید است. قاعده اول، محدود کردن مصرف تا حد حفظ ذخایر را مطرح می‌کند. قاعده دوم به سرمایه‌گذاری بیش از بهره‌وری از منابع غیر قابل تجدید تأکید دارد. پیروی از این دو اصل، میزان ذخیره سرمایه طبیعی را در حد ثابتی نگه خواهد داشت. برای این که مقدار سرانه این ذخایر نیز بدون تغییر بماند، بایستی سطح رشد جمعیت (عاملی که هر روزه مورد تأکید قرار دارد) تثبیت شود. این پیشنهاد، یک قاعده تصمیم‌گیری مشخص را در برآورد سرمایه طبیعی معرفی می‌کند که کاملاً با رویکرد معمول نئوکلاسیک تفاوت دارد.

در دیدگاه نئوکلاسیک دلیل خاصی برای حفاظت از سرمایه طبیعی وجود ندارد. اصل مشهوری که از تحقیق سولو و هارت ویک به دست آمد و به قانون هارت ویک شهرت یافته است، بیان می‌کند که مصرف ممکن است ثابت بماند یا افزایش یابد و در هر صورت با افت منابع غیر قابل تجدید همراه باشد. در این صورت بهتر است مبلغی برای اجاره این منابع در نظر گرفته شود و برای سرمایه‌گذاری مجدد، به کار گرفته شود. برخلاف قاعده سرمایه‌گذاری مجدد دالی این امر مستلزم ثابت نگه داشتن هیچ کدام از ذخایر سرمایه‌های طبیعی نیست.

فرض اساسی و اولیه در رویکرد سولو/ هارت ویک، قابلیت پایداری در نوع سرمایه است. به عنوان مثال اگر درختان را قطع کنیم و در مقابل کارخانه بسازیم، ارزش اقتصادی ایجاد شده توسط طرح صنعتی بیش از جنگل است که از دست رفته است. نظریه دالی بر فرض کاملاً متضادی قرار دارد و بیان می‌دارد: اساساً سرمایه انسان ساخت و سرمایه طبیعی مکمل یکدیگر بوده و تنها به صورت محدود و نه کامل، قابل جایگزینی به جای یکدیگرند. چنانچه سرمایه طبیعی از اهمیت ویژه و منحصر به فردی برخوردار باشد، کارایی اقتصادی دیدگاه نئوکلاسیک برای تبیین پایداری کفایت نمی‌کند.

مایکل ترمن پیشنهاد کرده است که این مسئله از طریق تشخیص این نکته حل می‌شود که تنها گروهی از این موارد با عنایت به کارایی بازار نظریه نئوکلاسیک قابل رفع است و بقیه بایستی با به کارگیری روش استاندارد حداقل امنیت برای حفاظت منابع ضروری و کارکردهای زیست محیطی مرتفع گردد. وی پیشنهاد می‌کند که بایستی معیار سخت و غیر قابل جبران صدمات و خسارات وارده بر محیط زیست و اکوسیستم منبای کار قرار گیرد تا بر آن اساس در مورد چارچوب نظری مناسب‌تر تصمیم‌گیری شود. وی ادامه می‌دهد مفهوم استاندارد و حداقل امنیت را می‌توان در مورد ملاحظات در باب شکنندگی روابط بین نسلها، محدودیت منابع و تأثیرات انسانی بر محیط مورد استفاده قرار داد این رویکرد بین ملاحظات اخلاقی مربوط به حفظ و توسعه سیستم‌های منابع طبیعی و بهره‌برداری رایگان از منابع، مسرزی مشخص ترسیم می‌کند. پیروی از چنین قاعده‌های جامعه را قدرتی سازد تا اعمالی را که می‌تواند منجر به وارد آمدن صدمات غیر قابل جبران به طبیعت شود در یک آستانه قابل کنترل نگه دارد. نقش اصلی در

رفاه عمومی در طول زمان تصور کرد. (این فرض عمدتاً مربوط به رفاه جامعه انسانی است) در حالی که وقتی دیدگاه اکولوژیک را مدنظر قرار می‌دهیم مسائل مربوط به محیط غیر انسانی نیز مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت. اکثر اقتصاددانان با ساده‌انگاری فراوان، به حداکثر رساندن رفاه را با به حداکثر رساندن بهره‌وری از طریق مصرف برابر می‌دانند. با وجود این که این تعریف ممکن است به خاطر ساده‌انگارانه بودن زیاد مورد استفاده قرار گیرد، مطمئناً بسیاری از عناصر مهم رفاه انسانی (از جمله غذا، پوشاک، مسکن، حمل و نقل، سلامتی و خدمات آموزشی) را در خود جای ندهاده است. در عین حال، این تعریف از جنبه تحلیلی، این مزیت را دارد که مسئله را تا حد یک شاخص تک بعدی قابل سنجش ساده کرده است.

یک تحلیل رسمی اقتصادی این سؤال را مطرح می‌کند که آیا اصولاً پایداری به عنوان یک مفهوم اقتصادی اعتباری دارد یا خیر؟ بنا به نظریه اقتصادی مرسوم، تخصیص منابع به نحو مؤثر، باید توأم با افزایش بهره‌وری از طریق مصرف باشد.

اگر کاهش (مطلوبیت) را در طی زمان به عنوان روشی برای مقایسه ارزشهای اقتصادی در دوره‌های زمانی متفاوت قبول نماییم، در این صورت پایداری همان تخصیص مؤثر منابع (مفهوم) که قبلاً در علم اقتصادی مطرح و مورد استفاده قرار گرفته بود (می‌باشد و نه بیشتر).

یکی از انتقادات وارده بر رویکرد تقلیل در رابطه با مفهوم پایداری به کاربرد تخفیف بر می‌گردد. با نرخ تخفیف ۱۰ درصد ارزشهای مبلغی معادل یک میلیون دلار در حال حاضر برابر با ۷۲ دلار در یک صدسال بعد خواهد بود. بدین ترتیب اگر افراد کنونی از منافع معادل یک میلیون دلار منتفع شوند حدود ۷۲ دلار بر مردمان سال ۲۱۰۰ هزینه تحمیل می‌کنند. با این منطقی، مصرف شدید و تخریب محیط زیست را می‌توان قابل قبول جلوه داد و با انکاب به معیارهای کارایی اقتصادی حتی بهینه شمرد.

مسئله اینجاست که با پذیرش کاربرد نرخ تخفیف آشکارا انتخاب خاصی را با توجه به رفاه نسبی بر نسلهای حال و آینده تحمیل می‌کنیم. هووارس و نورگارد نشان داده‌اند که انتخاب یک نرخ تخفیف برابر است با انتخاب تخصیص منابع در میان نسل‌ها، کاربرد نرخ تخفیف بازار موجود، این احساس نابه‌جا را در مصرف‌کننده کنونی ایجاد می‌کند که حق به جانب اوست. وقتی مواردی مانند فرسایش خاک یا انباشت گازهای گلخانه‌ای در جو زمین را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم که خود از مصادیق بارز تأثیرات درازمدت بر محیط زیست محسوب می‌شوند و زبانهای فراوانی بر نسلها وارد می‌آورند. مفهوم پایداری را با چالش عظیمی روبرو می‌سازیم. بدین‌سان برای رسیدن به برابری بین نسلها یا باید یک نرخ تخفیف پایین در نظر بگیریم یا نوع به خصوصی از قوانین پایداری را با توجه به عواقب و اثرات زیست محیطی و اتمام منابع مدنظر قرار دهیم.

موضوع مرتبط دیگر در همین زمینه، مفهوم سرمایه طبیعی است. عملکردهای خاک و جو زمین، بخشهایی از سرمایه طبیعی هستند که تمام منابع طبیعی و خدمات زیست محیطی سیاره زمین را در بر می‌گیرند. هر من دالی عنوان داشته است که توسعه پایدار را می‌توان به صورت حفاظت از

روش استاندارد حداقل امنیت مربوط به تصمیم‌گیریهایی عمومی و هنجارهای اجتماعی است. مفهوم استاندارد حداقل امنیت از سوی اقتصاددانان و زیست‌شناسان با توجه به تضاد اخلاقی و ملاحظات مربوط به آن و نرخ تنزیل به صورت متفاوت تعریف شده است. اقتباس این پیشنهاد معقول، تأثیرات درازمدتی بر ثنوری اقتصاد و سیاست خواهد گذارد. در این جا بایستی به نقش اساسی ملاحظات اخلاقی، روند عمومی تصمیم‌گیری و شکل‌گیری ارزشهای اجتماعی در چارچوب تصمیم‌گیری ارائه شده از سوی تومن توجه نمود.

در مدل اقتصاد نئوکلاسیک که بازارها را به چشم بهترین ابزار برای تخصیص منابع می‌نگرد و اصلاح‌گانه به گاه "نواقص بازار" تنها نقش مناسب حال دولت به حساب می‌آید از موارد فوق چیزی دیده نمی‌شود. بدینسان، تومن ارزیابی آثار و میزان اهمیت پایداری را به عنوان مفهومی مستقل از تحلیلهای اقتصاد نئوکلاسیک مدنظر قرار می‌دهد. نقطه نظری که نیازمند یک روند تصمیم‌گیری است که به وسیله ویژگیهای اجتماعی و مرسوم روش، مشخص شده است. این حرکت به معنای یک تغییر اساسی در پارادایم اقتصادی است. به همان نحو که مدل کینزی در باب اقتصاد مفهوم دخالت دولت در ثبات اقتصاد کلان را دچار تحول کرد، پذیرش پایداری به عنوان یک هدف معتبر اجتماعی، نوعی پیچیدگی تازه به تمام قضایای ناظر بر روابط بین فعالیت‌های اقتصادی انسانی و محیط زیست داده است. بازارها ممکن است که وسایلی ارزشمند و حیاتی باشند، لکن نمی‌توانند اهداف را تعیین کنند. اهدافی که معمولاً از طریق روند تصمیم‌گیری اجتماعی شکل گرفته و از طریق دیدگاه‌های عملی‌گوناگون تعیین شده‌اند. رسیدن به چنین شرایطی نیازمند نوعی تغییر گرایش در بین عده‌ای از اقتصاددانان به منظور تمایل به انجام پژوهش‌های مشترک با سایر متخصصین علوم اجتماعی و علوم طبیعی است. تومن پیشنهاد می‌کند که:

"قلمرویی وسیع برای کار مشترک در خصوص برخی مسائل کلیدی در ارتباط با پایداری از جمله تعریف اهداف، شناسایی محدودیت‌ها و حل اختلافات روشن، وجود دارد. اقتصاددانان از اطلاعات اکولوژیکی و محدودیت‌های کاربرد منابع فیزیکی در تجزیه و تحلیل ارزشهای منابع بهره‌فراوانی می‌برند. کارشناسان علوم اجتماعی می‌توانند به درک صحیح‌تر این که نسل‌های آینده چه اهمیتی به خصایص متفاوت محیط طبیعی خود خواهند داد کمک نمایند. اکولوژیست‌ها باید اطلاعات بوم‌شناسی را به گونه‌ای تهیه نمایند که در ارزیابی اقتصادی قابل استفاده باشد. این گروه از دانشمندان بایستی نقش‌انگیزهای اقتصادی را نیز در تحلیل اثرات اکولوژیکی مدنظر قرار دهند. به منظور کشف جنبه‌های کاربردی‌تر این رویکرد بایستی ابعاد اکولوژیکی و اجتماعی موضوع را بررسی نماییم آن‌گاه به این سؤال باز خواهیم گشت که آیا یک پارادایم جدید برای سیاست توسعه از لایه‌های مباحث چند رشته‌ای که در مورد ماهیت پایداری به وجود آمده است بنیست خواهد آمد یا خیر.

۴ - چشم انداز اقتصادی

برغم، اقتصاددانانی که مدلهایشان حدی برای رشد اقتصادی نمی‌شناسد،

دانشمندان علوم فیزیکی و بوم‌شناسان با مفهوم حدود آشنایی دارند. سیستم‌های طبیعی برای حاصل‌دهی باید از قوانین ترمودینامیک تبعیت کنند و علم بوم‌شناسی کاربرد این قوانین در مورد ارگانیسم‌های زنده را کشف کرده است. چنانکه اکولوژیست مشهور سی. اس. هولینگ می‌گوید: دو قاعده اساسی زیست‌شناسی - بوم‌شناختی تکامل عبارتند از این که ارگانیسم‌ها بیش از حد لزوم زیانده‌اند و از طرف دیگر عواملی چون زمان، فضا و انرژی بدون تردید این باروری را محدود می‌کند. اساس کار برای بوم‌شناسی جدید زیست‌شناسی تکاملی نوین تاحدودی بر پیامدهای این دو اصل عمومی متکی است.

در یک دیدگاه بوم‌شناسی، پایداری باید به محدودیت‌های مربوط به جمعیت و میزان مصرف بپردازد. این حدود درباره تمام سیستم‌های زیست‌شناختی صدق می‌کند. در حالی که افراد بشر ممکن است برای مدتی آنها را نادیده بگیرند ولی در نهایت باید حدود مرزهای یک سیاره متناهی را پذیرفت. پل ارلیش و همکارانش بر آورد کردند که هم اینک افراد بشر در حال مصرف، استحصال یا به انتها رساندن حدود ۴۰ درصد ذخیره اساسی انرژی هستند که به تمام جانوران کره زمین تعلق دارد. قدر مسلم این میزان تقاضا، که طبق بر آورد تنها تا رشد ۳۳ درصدی جمعیت (تا حدود ۸ میلیارد) و یک رشد ۵۰ درصدی در مصرف سرانه تا سال ۲۰۵۰ تحقق می‌یابد دوبرابر خواهد شد. در این صورت جایی برای رشد و بقای سایر گونه‌های روی زمین باقی نمی‌ماند. به هر حال این ارزیابی ساده در خصوص حدود نمی‌تواند مساعدت اکولوژیست‌ها را در جهت توجه به بحث پایداری به طور کامل جلب کند. آن چه هولینگ به عنوان سومین اصل اکولوژی می‌شناسد کاربردهایی چشمگیرتر از این دارد. اصل سوم ناظر بر فرایندهایی است که به ایجاد تنوع، تغییرپذیری و نوع آوری (ایجاد تنوع ژنتیکی و فرایندهای ناشی از تکامل و تغییر در گونه‌ها و زیست بومها می‌انجامد. تنوع ژنتیکی خود ترمیمی در زیست بومهای را امکان‌پذیر می‌سازد).

خود ترمیمی قابلیت است که یک سیستم را قادر می‌سازد تا به آشفتگی‌ها یا صدمات به نحو شایسته پاسخ دهد و آن را جبران کند. برای مثال در صورتی که جمعیت شکارچیان یک گونه خاص از آفات افزایش یابد می‌تواند از ابتلا یک جنگل به یک آفت فراگیر جلوگیری کرده و نیز از طریق توسعه گونه‌های سالم که به آن مبتلا نشده‌اند و احتمالاً افزایش مقاومت و ایمنی در گونه‌های مبتلا به آن خود ترمیمی را افزایش دهد. الگوهای مقابله بسیار متنوع خواهند بود. اما یکپارچگی حیاتی زیست بوم محفوظ می‌ماند رمز خود ترمیمی در وجود گونه‌های متنوع است که در تعامل با یکدیگر به سر برده و مخزنی از اشکال وراثتی فراهم می‌آورند که برای مقابله با تغییر شرایط بالقوه آماده‌اند. برای اکولوژیست پایداری باید بر مبنای نگهداری و حفظ خاصیت خود ترمیمی اکوسیستم تعریف شود. این دیدگاه درباره پایداری به وضوح با برداشتهای انسان محور که از سوی کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه مطرح شده است و نیز اصول مصرف‌گرایانه ارائه شده از سوی نظریه پردازان اقتصادی مغایرت دارد.

این تضاد در کارکامن و پرتیکز مطرح شد. این دو دانشمند به تمایز بین پایداری از نظر سولوکه از مدل میتنی بر مصرف ثابت یا فزاینده گرفته شده

است و پایداری از نظر هولینگ که براساس خاصیت خود ترمیمی اکوسیستم استوار است معتقد بودند. آن‌ها دریافتند که برداشتهای سولو و هولینگ از مفهوم پایداری کاملاً متفاوت است. این بدان معنا است که ممکن است رابطه نزدیکی بین کارایی اقتصادی و پایداری اکولوژیکی در کار نباشد.

هرچه مسائل بحرانی پیش روی بشر، ریشه در ضعف طبیعت در زمینه خود ترمیمی داشته باشد، ظهور مجدد بیماریها در نتیجه افزایش مقاومت در برابر آنتی بیوتیک‌ها، ناپودی اکوسیستم‌ها از طریق ورود گونه‌های مختلف، به وجود آمدن نواحی مرده در آبهای ساحلی، تهدیدهای چندگانه اکولوژیکی مرتبط با تغییرات آب و هوایی و بی‌ثباتی زو به افزایش اوضاع جوی، بیشتر و بیشتر می‌گردد و تمامی این موارد گواه بر گسترش فعالیتهای اقتصادی انسان است. هولینگ اضافه می‌کند: "افزایش فزاینده جمعیت انسانی در جنوب و تأثیر گسترده آن بر دیگر نقاط سیاره زمین توأم با مدیریت بهره‌کشانه در شمال و جنوب، تنوع کارکردی را کاهش داده و همسان سازی فضایی را نه فقط در مناطق خاص، بلکه در سرتاسر زمین بالا برده است. تنوع کارکردی فزایندهای ساختاری و ناهمگونی فضایی، دو رکن عمده تعیین کننده استحکام و انعطاف پذیری (خودترمیمی) اکولوژیکی هستند. دومشخصه‌ای که فراهم کننده ذخیره گاههای خدمات بوم شناختی هستند. اکنون زمان آن رسیده است تا مردم اجازه پیدا کنند خود را با این شرایط هماهنگ ساخته و از گذشته عبرت بگیرند. در حال حاضر این مشخصه‌های بحرانی در سطح جهان، در حال مصالحه با یکدیگرند: تأثیر مرگبار ایدز (به ویژه در قاره افریقا) شاید بدترین نمونه باشد که در اثر بازخورد تأثیرات مخرب انسانی بر خود ترمیمی اکوسیستم حادث شده است. منشأ اصلی ایدز احتمالاً جنگلهای بارانی است و از طریق فعالیتهای انسانی در قالب تجاوز به حریم جنگل به انسان منتقل شده است. این بیماری به جای این که در جوامع کوچک محدود بماند، در نتیجه تجارت جهانی و سفرهای بین‌المللی مانند بسیاری از ویروسهای کشنده دیگر در اقصی نقاط عالم پراکنده گردیده است.

البته پیامدهای انسانی چنین عکس‌العملهای اکولوژیکی برای خود اکولوژیست‌ها آشنا است. ولی عموماً اقتصاد دانان و سیاستمداران که تاکنون به تصور ما از مفهوم توسعه شکل داده‌اند چندان با آن آشنایی ندارند. بنابراین، پایداری قلمرو و شمولى بیش از محدودیتهای جمعیت یا قیدوندهای مصرف دارد. گرچه نمی‌توان منکر اهمیت این موارد بود. این بدان معناست که در انتخاب اجناس و فناوریها بایستی به الزامات مربوط به حفظ یکپارچگی اکوسیستم و تنوع گونه‌ها توجه نمود.

باید دانست که دیگر نمی‌توان اقتصاد را مقوله‌ای جدا از علوم بیوفیزیکی دانست. کامن و برینگز بر این عقیده‌اند که یک رویکرد اقتصاد اکولوژیکی مستلزم آن است که منابع را به گونه‌ای تخصیص دهد که نه کل سیستم و نه اعضای کلیدی آن هیچ کدام در معرض خطر قرار نگیرند. برای حفظ پایداری سیستم باید به شیوه‌هایی از مصرف و تولید روی آورد که خود پایدار باشند. اگر بپذیریم که چون رجحان‌ها و فن‌آوری‌هایی در زمان حاضر بیشتر ملزم و مقید به اصل مشتری مداری هستند ناپایدارند. در این حال، تمام سیستم به عنوان یک مجموعه دچار بی‌ثباتی خواهد شد آنچه اهمیت

دارد آن است که یک اقتصاد اکولوژیکی مبتنی بر پایداری، ضروریات، سیستم را بر نیازهای تک‌تک افراد مقدم می‌شمارد.

آنچه روشن و بدیهی است آنکه یکپارچگی اقتصاد و اکولوژی ضروری است. این هدف زمانی قابل دسترس است که سومین رکن (مثلث) پایداری یعنی بعد اجتماعی به خدمت گرفته شود. اگر نتوانیم با تکیه بر بازارهای افسارگسیخته مشکلات خود را حل کنیم، باید به کنشهای اجتماعی برخاسته از وجدان جمعی روی آوریم. اما این کنش جمعی توسط چه کسانی و در چه سطحی انجام گیرد و به چه طریقی مسائل زیست محیطی را به سایر شکستهای فاحش توسعه تا امروز (استمرار نابرابری) مربوط سازیم؟ تنها در عرصه اجتماعی است که باید به دنبال راه حل اساسی جهت تدوین سیاستهای توسعه پایدار بگردیم.

۵ - چشم انداز اجتماعی

ظرفداران توسعه پایدار، آن گونه که ما عنوان داشتیم، جزء اجتماعی توسعه را به عنوان یک بخش اساسی پارادایم نوین مطرح می‌سازند. در راه انجام این مهم، اهمیت دیدگاه قدیمی تر نیز نادیده گرفته نمی‌شود. یک توسعه انسانی بر قضایایی نظیر نیازهای اولیه و برابری تأکید دارد و از پیشینه خوبی در تاریخ نظریات اقتصادی برخوردار است. سندیران رادوآمار تیاسن خاطر نشان می‌کنند که ملاحظاتی مربوط به این ابعاد از توسعه اقتصادی به اولین نظریه پردازان اقتصاد برمی‌گردد. رویکرد توسعه انسانی، در مقابل رویکردی مبتنی بر به حداکثر رساندن ثروت و رفاه که علم اقتصاد نوین را در قبضه خود دارد، قرار می‌گیرد. اختلافی اساسی بین انجام تحلیل اقتصادی و سیاسی که هدفش برآوردن نیازهای توسعه انسانی است. وجود ندارد. این رویکرد به جای آن که به خواهد یک ایده جدید وارداتی یا نظریه را عرضه نماید، میراث موجود را تبلیغ می‌نماید. تمایل به توسعه انسانی بایستی با سایر اولویتهای و انگیزه‌های موجود در بدنه جریان اقتصادی رقابت نماید. دل مشغولی و دغدغه تولید کالا، افزایش رفاه مادی و توفیقات مالی، همواره در طول چندین قرن اخیر به خوبی قابل مشاهده است. در واقع سست معاصر که عمدتاً بر روی متغیرهایی از قبیل سرانه تولید ناخالص ملی یا ثروت ملی تأکید دارد ادامه همان راه قبلی و حتی با شدت و حدت بیشتر است. همانطور که قبلاً بیان شد، تأکید بر نیازهای اولیه و برابری در توسعه در گزارشات منتشر شده از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد (راجع به توسعه انسانی) کاملاً آشوب است. علاوه بر محاسبه شاخص توسعه انسانی که معیارهای متفاوتی با سرانه تولید ناخالص ملی یا سرانه درآمد ملی برای ارزیابی موفقیت در امر توسعه ارائه می‌کند گزارش‌های توسعه انسانی، هنر سال بر روی یک جنبه خاص از توسعه اجتماعی و اقتصادی تأکید می‌نماید. از آن جمله می‌توان به حکومت مردم سالارانه (۱۹۹۳)، نابرابری جنسی (۱۹۹۵) و فقر (۱۹۹۷) اشاره نمود.